بیگانه

بیگانه موجودی است از دنیای دیگر.

بیگانه در صلح آمد.

در میان

اگر شما در میان چیزهای خاصی باشید ، همه آنها در اطراف شما هستند.

در میان سیب های سبز یک سیب قرمز وجود داشت.

نمودار

نمودار لیستی از اطلاعات است.

ما از نمودار استفاده کردیم تا ببینیم چگونه پیشرفت کرده ایم.

ابر

ابر گروهی از قطرات آب در آسمان است.

آسمان از ابرهای سفید پر شد.

درک کردن

درک چیزی ، فهمیدن آن است.

هنری نمی توانست پیام را درک کند.

توصیف کردن

توصیف این است که بگویید یا بنویسید شخصی یا چیزی مانند چه چیزی است.

آنها درخت خود را رنگارنگ با روبان طلایی و یک ستاره توصیف کردند.

همیشه, تا کنون, تاحالا

تا کنون به معنای در همه زمان ها تا آن لحظه است.

زمستان گذشته رفتن به اسکی سرگرم کننده ترین چیزی بود که من تاکنون داشته ام.

شکست خوردن, موفق نشدن

شکست خوردن به این معنی است که شما در کاری که می خواهید انجام دهید موفق نیستید.

از آنجا که او موفق نشد کار را بدست آورد ، غمگین بود.

دوستانه, مهربانانه

دوستانه رفتار خوشایند و مهربانانه نسبت به کسی است.

حیوانات مهربان پیش دختر آمدند.

نمره

یک نمره امتیاز یا نمره ای است که به کار شخصی داده می شود.

من توانستم نمرات خوبی را در کارنامه خود بدست آورم.

درعوض

در عوض به معنی بجای چیز دیگری است.

او هویج را به جای بستنی خورد.

کتابخانه

کتابخانه جایی است که برای خواندن کتاب به آنجا می روید.

کتابخانه در مدرسه پر از کتاب است.

سیاره

سیاره یک چیز گرد بزرگ در فضا است.

زحل سیاره ای است به همراه حلقه ای در اطراف آن.

گزارش

گزارش چیزی است که دانش آموزان برای مدرسه می نویسند.

کارن در نوشتن گزارش خود مشکل داشت.

چندین

چندین بیش از دو(عدد) است اما زیاد نیست.

او مجبور بود چندین کتاب برای کلاس بخواند.

حل کردن

حل مسئله یافتن پاسخی برای آن است.

همه دانش آموزان می توانند به راحتی مسئله ریاضی را حل کنند.

ناگهانی

اگر اتفاقی ناگهانی رخ دهد ، سریع و غیرمنتظره اتفاق می افتد.

من بصورت ناگهانی از کیکی که دوستانم برایم اورده بودند بسیار تعجب کردم.

فرض کردن

فرض کردن حدس زدن است.

فکر کنم الان باید برم خونه.

کائنات, کیهان, جهان

کائنات اشیائه شناخته شده یا مفروض در فضا است.

جهان به قدری بزرگ است که قابل اندازه گیری نیست.

نظر کردن, نگاه کردن

نگاه کردن ینی مشاهده کردن چیزی است.

مایکل دوست دارد خودش را در آینه ببیند.

لی در میان کتابهای کتابخانه نشست و به پروژه گروهی خود فکر کرد.

آنها مجبور شدند به زودی آن را تحویل دهند ، اما او حتی کار خود را شروع نکرده بود! جک و کلر در گروه او بودند. آنها سخت کار کرده بودند. آنها همچنین بسیار باهوش بودند و لی نمی خواست آنها (بخاطر او) نمره بدی بگیرند.

جک گزارش را انجام داد. او جملات بسیار خوب زیادی نوشت و موارد را با صفت عالی توصیف کرد. کلر نقشه زیبایی از ستاره ها ترسیم کرد. در حال حاضر ، لی نیاز به انجام بخش خود از پروژه داشت.

لی فکر کرد: "خب ، فکر می کنم باید مدل خود را شروع کنم."

ساختن یک مدل از یک سیاره واقعاً سخت بود. لی سعی کرد چندین کتاب بخواند ، اما قادر به درک هیچ یک از نمودارها نبود. "ما بخاطر من شکست خواهیم خورد!" لی گفت. سرش را روی میز انداخت و گفت: "کاش می توانستم یک سیاره را ببینم ، نه اینکه مجبور باشم در موردش بخوانم."

ناگهان ، چراغی روشن شد. لی را از روی صندلی اش به طرف پشت بام بیرون کشیده شد و درست وارد یک سفینه عجیب شد! آدم فضایی (بیگانه) گفت: "سلام ، کودک". "آیا تو کمک خواسته بودی؟"

لی همه چیز راجع به پروژه خود به آدم فضایی مهربان گفت. آدم فضایی پذیرفت که به لی کمک کند تا مشکل خود را حل کند. "اول ، ما برای دیدن جهان از طریق فضا پرواز خواهیم کرد. سپس ، می توانم به تو کمک کنم تا از سیاره من مدلی بسازی. "

خیلی زود آنها از میان ابر ها عبور کردند. آنها از ماه گذشتند. سپس مریخ را مشاهده کردند. لی بسیار هیجان زده بود. به جای نمره بد ، گروه او بهترین پروژه را خواهند داشت!

بالاخره آدم فضایی گفت: "وقت آن است که به خانه برویم." در راه بازگشت ، او به لی کمک کرد تا یک مدل از سیاره مریخ را بسازد. خیلی زود آنها روی زمین رسیدند.

لی گفت: "متشکرم." "مدل من عالی خواهد بود!" سپس مدل خود را گرفت و با دوست جدیدش خداحافظی کرد.